

سه نکته و بایسته پژوهشی در مورد حضرت ابوطالب علیه السلام -
سید محمدکاظم طباطبایی، سید حسن افتخارزاده، غلامحسین تاجری نسب
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال سیزدهم، شماره ۴۹ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰-۱۱۳

سه نکته و بایسته پژوهشی در مورد حضرت ابوطالب علیه السلام

سید محمدکاظم طباطبایی

سید حسن افتخارزاده

غلامحسین تاجری نسب

چکیده: در این گفتار، سه نکته و بایسته پژوهشی در مورد حضرت ابوطالب علیه السلام از دکتر سید محمد کاظم طباطبایی، دکتر سید حسن افتخارزاده و دکتر غلامحسین تاجری نسب آمده است. نکته اول در این زمینه است که گفتارهایی که در زمینه اثبات ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام، رویکرد احتجاج را در پیش گرفته‌اند، باید نقد روایات صحیح بخاری و مسلم را هدف قرار دهند، یا به روش سنتی علم الحدیث یا به روش تحلیلی تاریخی. نکته دوم، خاطره‌ای است از استاد فقید مصری، عبدالفتاح عبدالمقصود، و اعتراض برخی از عالمان ایرانی به او در زمینه ایمان ابوطالب علیه السلام که منجر به نگارش کتاب "السقیفة و الخلافة" به دست او شد. نکته سوم - که دل نوشته‌ای است به شیوه ادبی نوشته شده - تذکری است به این مطلب که بعضی از مورخان اهل تسنن، یکی از نامه‌های ابوطالب علیه السلام (عبد مناف) را دلیل بر مشرک بودن حضرتش دانسته و "مناف" را نام یک بُت در دوره جاهلی دانسته‌اند، بدون اینکه مانند دیگر بتهای مشهور، منطقه و بتکده و پرده‌داران آن یاد شود.

کلیدواژه‌ها: طباطبایی، سید محمدکاظم؛ افتخارزاده، سیدحسن؛ تاجری نسب، غلامحسین؛ عبدالمقصود، عبدالفتاح؛ ایمان ابوطالب - نقد احادیث اهل تسنن؛ نقد حدیث - روش تاریخی؛ السقیفة و الخلافة (کتاب)؛ عبد مناف - تحلیل تاریخی. دوره جاهلیت - بت‌های مشهور؛ ابوطالب - بایسته‌های پژوهشی؛ ابوطالب - متون ادبی.

نکته اول. بایسته پژوهشی در مورد حضرت ابوطالب علیه السلام

سید محمدکاظم طباطبائی *

پژوهش در باره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام یکی از موضوعات دراز دامن و چالشی در حوزه مباحثات تاریخی و کلامی میان فرقه‌ای (شیعه و اهل سنت) است.

نگاشته‌های فراوانی در بازه زمانی سده‌های اول تا دوره کنونی در این موضوع نوشته شده است، ولی این مجموعه در دستیابی به هدف و اقتناع جامعه مخاطب، ابر و ناتوان مانده است. چرایی این ناتوانی نیز مشخص است.^۱

مطابق با ادله کلامی شیعه و ادله و نصوص معتبر و مقبول شیعیان، حضرت ابوطالب علیه السلام از مسلمانان معتقد و اولیه است که زندگی، حیثیت و همه وجود خود را بر سر دفاع از اسلام و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم هزینه کرده است.

از طرف دیگر، مطابق با نصوص صریح و صحیح نزد اهل سنت، حضرت ابوطالب علیه السلام هیچگاه مسلمان نشده و معاذ الله در حالت کفر زندگی کرده و وفات یافته است.

روایات متعدد موجود در صحاح سته اهل سنت، به ویژه روایات صحیح بخاری و صحیح مسلم، بر این مطلب تأکید کرده و حضرت ابوطالب علیه السلام را در قعر دوزخ جای داده‌اند.

در کنار هم قرار گرفتن دو گزاره فوق، مبین آن است که در این موضوع، امکان گفتگو و دیالوگ میان شیعه و اهل سنت ممکن نیست و هیچگاه به نتیجه نخواهد

*. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث tabakazem@gmail.com

۱. البته این سخن در حوزه‌ی مباحث احتجاجی با غیر شیعه است که این یادداشت، اساساً در همان حوزه نوشته شده است. مباحث تبیینی که مخاطب آن شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام هستند، ورود و خروج دیگری می‌طلبند که در دیگر مقالات این شماره و شماره‌های پیشین بدان توجه شده است. (ویراستار)

رسید. زیرا اهل سنت، متون مشترک صحیح بخاری و صحیح مسلم را پس از کتاب الله، در بالاترین درجه صحت، اعتبار و اتقان می‌پندارند. از این رو نقض، توجیه، تقریر و استدلال به روایات مخالف را نمی‌پذیرند.

نگاشته‌های فراوان عالمان شیعی نیز بدون توجه دقیق به جامعه مخاطب نوشته شده است. مخاطب این نگاشته‌ها، شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام نیستند، زیرا آنان سؤالی در این باره ندارند و ایمان کامل حضرت ابوطالب علیه‌السلام را باور دارند. از سوی دیگر، با فرض آن که مخاطبان این نوشته‌ها، اهل سنت متعارف و سنتی باشند، این نگاشته‌ها تأثیری نخواهند داشت.

زیرا متون و مستندات تاریخی و حدیثی اثبات‌کننده ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام در این نوشته‌ها، قدرت رقابت، تعارض و ترجیح نسبت به متون صحیح السند مشترک میان صحیح بخاری و مسلم را نخواهد داشت. نتیجه آن که گفتگو و احتجاج به روش سنتی در این موضوع، نتیجه بخش نبوده و نخواهد بود.

تنها راه به ثمر رسیدن این بحث، پذیرش نظام و ساختار پژوهشی جدید و فراستنی در حوزه پژوهش‌های حدیثی و تاریخی است.

پیگیری شیوه‌ها و روش‌های جدید و فرا سنتی، به معنای استفاده از روش تحلیلی عقلایی، منطقی و فرهنگی در نقد متون کهن است. مثلاً تبیین فرهنگ عربی در عصر جاهلی و جایگاه بزرگ قبیله و اثرگذاری او نشان می‌دهد که حضرت ابوطالب علیه‌السلام به عنوان حامی پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم می‌بایست به گونه‌ای عمل کند که احترام و حرمت او نزد قریش و سایر قبایل، پیوسته باقی بماند و بتواند تحت لوای حمایت قبیله‌ای، حامی همه جانبه پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم باشد.

او حق نداشت که خود را پیرو پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم و فردی مسلمان معرفی کند، زیرا

در این صورت حریم او نزد مشرکان شکسته می‌شد و یکی از پیروان پیامبر ﷺ شمرده می‌شد.

از این منظر، اعلام مسلمانی حضرت ابوطالب علیه السلام و حتی یک رکعت نماز خواندن او حرمتی مؤکد می‌یافت. از این رو در هیچ گزارش حدیثی و تاریخ - حتی گزارش‌های شیعی - از زندگی حضرت ابوطالب علیه السلام، هیچگاه شهادتین، نماز و دیگر شعائر اسلامی مطرح نشده است. نماز ناخواندن ایشان ثوابی افزون بر نماز خواندن بسیاری از مسلمانان و صحابه دارد. زیرا مسلمانان، تابع امر و نهی شارع هستند. گاه نماز خواندن بر کسی واجب است و بر دیگری حرام می‌شود. کسی که نماز خواندن بر او حرام است (همانند زنان در عادت ماهیانه) حق ندارد حتی رکعتی نماز بخواند. لذا این عمل که بر دیگران واجب است و گونه‌ای عبادت محسوب می‌شود، برای او حرمت خواهد یافت. این گونه تحلیل، نیازمند تبیین و توصیف فرهنگ قبیله‌گرایی در دوران اولیه اسلام است و اطلاعات بیشتری از آن دوران لازم دارد.

این گونه تحلیل، مخاطبان جدیدی در میان نسل‌های جدید اهل سنت خواهد داشت که رویکرد سلفی و سنتی در مواجهه با معارف را برنمی‌تابند. مشابه این تحلیل را دکتر علی الوردی (دانشمند جامعه‌شناس عراقی دهه هفتاد میلادی) نسبت به جریان عبدالله بن سبا در کتاب *وعاظ السلاطین* مطرح کرده است. او اگر چه شیعه نیست و حتی لاییک محسوب می‌شود، ولی از منظر تحلیل جامعه‌شناسانه، داستان مشهور عبدالله بن سبا در منابع اهل سنت را نمی‌پذیرد و آن را نفی می‌کند.

اکنون و در این دوره، جامعه در حال گذار مسلمانان، به این گونه تحلیل و تقریر نیاز دارد تا بتواند با مخاطبان جدیدی از اهل سنت رابطه برقرار کند. در

غیر این روش، مسیر گفتگوی سنتی با اهل سنت کلاً مسدود است، همانگونه که قبلاً هم مسدود بود.

باشد که رویکردهای فراستنی در تحلیل و تبیین، غبار مظلومیت را از چهره حضرت ابوطالب (ع) بزدايد؛ مظلومی که حتی از فرزند مظلوم خود نیز مظلوم‌تر است.

نکته دوم. خاطره‌ای از عبدالفتاح عبدالمقصود^۱

سید حسن افتخارزاده *

یکی از آثار مکتوب نگارنده سطور، ترجمه فارسی کتاب "السقیفة و الخلافة" نوشته استاد فقیه مصری عبدالفتاح عبدالمقصود است که به نام "خاستگاه خلافت" منتشر شد.

آقای لطفی همراه حسین کاشانی کتاب فوق را به من داده و گفت: اگر شما این را ترجمه کنید من هزینه چاپ آن را تأمین می‌کنم. من نیز مشغول ترجمه آن شدم.

بر خلاف دیگر کتابهایی که من ترجمه کرده بودم، این کتاب متن عربی جدید مصری بود و ترجمه آن بسیار مشکل بود. در عین حال اقدام به ترجمه آن کردم. ترجمه که تمام شد، مرحوم شیخ محمدرضا جعفری آن را تصحیح کردند. حدود یک سال کتاب دست ایشان بود و در مجموع، هم آن را تصحیح کردند و هم من را در این امر تشویق کردند. سرانجام هم ترجمه کتاب را به نشر آفاق سپردم و چاپ شد.

۱. اصل این یادداشت، گفتاری شفاهی از نگارنده است که فاضل گرامی جناب سعید فراهانی، نگارش و ویرایش آن را بر عهده گرفت. (سفینه)

*. دکترای فلسفه و کلام اسلامی.

روزی نزد آقای مروی در خصوص این کتاب سخن رفت و ایشان خاطره‌ای را از نویسنده آن نقل کردند که مضمون آن را از ایشان نقل می‌کنم.

"سال ۱۳۵۹ شمسی به مناسبت هزارمین سال نهج البلاغه، در ایام ماه رجب و میلاد مسعود امیرمومنان علیه السلام، بنیاد نهج البلاغه هزاره‌ای برای بزرگداشت آن حضرت گرفت و از دانشمندان کشورهای مختلف برای شرکت در این هزاره دعوت کردند. در این میان، از جرج جرداق، عبدالفتاح عبدالمقصود و سلیمان کتّانی نیز دعوت شده بود. آقای عبدالفتاح عبدالمقصود، میهمان آقای مهدیان بود که از تجّار و محترمین بودند. آقای مهدیان در منزل آقای فلسفی نشستی برای تجلیل از عبدالفتاح عبدالمقصود برپا کرد که وعاظ و علمای تهران با ایشان ملاقات کنند. همچنین با آیت الله وحید خراسانی هماهنگ کردند که ایشان را به قم ببرند تا در منزل آیت الله وحید، ایشان با علما و مراجع دیداری داشته باشند.

در منزل آقای وحید، حاج شیخ مرتضی حائری به همراه عده‌ای از علما به دیدن عبدالفتاح عبدالمقصود آمد. مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری شروع به گلایه از عبدالفتاح عبدالمقصود کرد که ما کتاب شما را خوانده‌ایم. از زحمات شما که خیلی خوب هم نوشته‌اید، تشکر می‌کنیم. اما یک جا از شما انتقاد و گلایه داریم و آن این است که شما حضرت ابوطالب را مؤمن ندانسته‌اید. آیا می‌دانستید که ایشان ایمان آورده بود یا نمی‌دانستید؟ اگر می‌دانستید، چرا نوشته‌اید که ایشان مشرک از دنیا رفت و اگر هم نمی‌دانسته‌اید، از شما که فردی محقق هستید، این بی‌خبری بعید است.

همین که این جمله به عبدالفتاح عبدالمقصود گفته شد، سرش را پایین انداخت و سرش را بلند نکرد و مرتب دستمال برمی‌داشت و عرق از پیشانی بلند خود پاک می‌کرد.

بعد از حدود ۱۵ دقیقه گفت که گلایه شما درست است و حق دارید از من طلب کنید. ولی این را بدانید که شما در جایی زندگی می‌کنید که در و دیوار آن، ابوطالب را مؤمن می‌داند، ولی من در مصر زندگی می‌کنم که در و دیوار می‌گوید ابوطالب مؤمن نبوده است. من نتوانستم از مقتضیات محیط خود جدا بشوم. ولی عذرخواهی می‌کنم و برای جبران تصمیم داشتم که کتابی بنویسم که مظلومیت حضرت علی (علیه السلام) را در آن بیشتر اثبات کنم. اکنون جدیت من برای انجام این کار بیشتر شد و به تصمیم قطعی رسیدم. لذا چنین قولی به شما می‌دهم."

آقای مروی گفتند که عبدالفتاح عبدالمقصود این جمله را گفت و رفت و ما هم خبر نداشتیم که ایشان چه کرده است. حال کتابی را دیدم که شما ترجمه کرده‌اید و متوجه شدم این همان کتابی است که او وعده داده است. چند سال بعد از آن نیز عبدالفتاح عبدالمقصود از دنیا رفت.

صلاح‌الدین صاوی از شعرای مصر بود که با حکومت عبدالناصر مشکلات شدید داشت، در لبنان به دست امام موسی صدر به تشیع گروید، و توسط ایشان به مشهد منتقل شد و در آنجا سکونت گزید. در آن زمان من با صلاح صاوی ارتباط داشتم و چون ایشان با عبدالفتاح عبدالمقصود ارتباط داشت، من از ایشان خواستم که برای ترجمه کتاب السقیفة و الخلافة، از عبدالفتاح عبدالمقصود اجازه بگیرد. ایشان طی تماس تلفنی، از عبدالفتاح عبدالمقصود اجازه ترجمه آن را برای من گرفتند و بدین وسیله عبدالفتاح عبدالمقصود اجازه ترجمه آن را به من داد.

نکته سوم. طائف مزار «أبوطالب»

غلام حسین تاجری نسب *

مقدمه

شناسایی و روشنگری جهات و جوانب شخصیت پیچیده و شگفت‌آور جناب «أبوطالب»، در کمتر از یک کتاب سنگین نمی‌گنجد. مکتوب کوتاهی که پیش روی خواننده گرانمایه است، تنها و تنها می‌تواند نام و نشان «دل‌نوشته» به خود بگیرد، با این امتیاز که دستمایه آن فقط شوق روحی و شیفتگی قلبی نیست بل، ساختاری دارد استوار، که بر مصادر و منابع مقبول هر دو گروه «عامه» و «امامیه»، التفات و استناد ورزیده‌است تا در آشفته بازار گزاره‌های تاریخی و تفسیری، با محک نقد و میزان خرد، بساط تدلیس و تلبیس را برچیند و سره را از ناسره بازشناساند.

پناه بر خدای دانای شنوا، از اهریمن گجسته دورافکنده

به نام آن شناسای پوشیده و پرستیده، که

بی‌کران مهربان است و هماره بخشنده

«رادمردی ایماندار از خاندان «فرعون» - که ایمان خویش پنهان می‌داشت - بر آنان بانگ زد: آیا می‌خواهید بزرگمردی را بکشید!!؟ (تنها به این بهانه) که می‌گوید: خداوندگار من «الله» است. درحالی‌که برایتان نشانه‌های روشنگر از سوی پروردگارتان آورده‌است.»

سورة المؤمن / ۲۸

سال ۱۳۵۶ شمسی بود که به سفر حج واجب توفیق یافتم. در مکه، مشتاق

زیارت مقابر سه محبوب عزیز پیامبر ﷺ: جدش جناب عبدالمطلب ﷺ،

همسرش حضرت خدیجه علیها السلام، عمویش جناب ابوطالب ﷺ شده بودم؛ اما

*. محقق و مؤلف، عضو هیئت علمی و استادیار رشته‌ی «علوم قرآن و حدیث».

سعودیان اجازه ورود به آرامستان "حجون" - در شمال شرقی مکه - را به حجاج نمی‌دادند. پس به ناچار، در گرماگرم بعد از ظهر - ساعت استراحت نگهبانان - از سوراخی تنگ در دیواره بالایی آن مراقد، به درون خزیدم و همراه با زیارتی پُرمعنا و روح‌افزا، توانستم نشانه‌هایی اندوهبار و دل‌خراش را، که از عناد و لجاج داعیان سَلَفی‌گری، با مقام اقدس رسول اکرم ﷺ حکایت می‌کرد آشکار و هویدا بنگرم:

بر مزار غریبانه "بانوی اوّل اسلام"، فقط پاره‌سنگی بود سیاه و شکسته، و بر آن رنگ - نبشته‌ای کج و مُعَوَج، که نشان می‌داد یکی از زائران عرب‌زبان، عبارت "سیدتنا خدیجه" را ترسان و گریزان، بر کناره آن نگاشته است؛ همین!! و همین!!

سوگمندانه می‌گویم که حتّی مانند چنان سنگ‌پاره‌ای را، از قبور دو سَرور بزرگ شریف‌ترین خاندان عرب یعنی: "آل هاشم"^۲ مانع شده بودند؛ درحالی‌که همان ایام، نیمی از درهای "مسجدالحرام" و نیز چندین میدان و خیابان، دانشگاه و فرودگاه، ساختمان و بیمارستان، و... و...، با انواع قاب‌های زیبا و لوحه‌های گران‌بها، نام و عنوان شاهان و حاکمان زنده و مرده "آل سعود" را داشت!!

آری، مقابر خاندان پاک و شریف نبوی، در "حجون" مکه و "بقیع" مدینه،

۱. حضرت خدیجه عليها السلام، به اجماع مسلمین، اولین مؤمن بالغ، و برترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود: الصدوق، الخصال / ۲۰۶؛ القرطبی، الإستیعیاب / ۴ / ۲۷۴؛ علی... ابن الأثیر، أسد الغابة / ۶ / ۷۸.

۲. دانشوران مسلمان در چند حدیث مشابه نبوی آورده‌اند: "خدای بزرگ از دودمان اسماعیل، کُتانه را برگزید و از کُتانه، قریش را و از قریش، آل هاشم را، آنگاه مرا از بنی‌هاشم گزیده ساخت." محمد بن سعد الکاتب، الطبقات الکبری / ۲۰/۸؛ مُسلم النیسابوری، الصحيح / ۴ / ۱۷۸۲؛ أبونعیم الإصبهانی، دلائل النبوة / ۱ / ۵۸؛ أبوبکر البیهقی، السُنن الکبری / ۷ / ۱۳۴؛ محمد الصدوق، الخصال / ۳۶؛ محمد المفید، الأمالی / ۲۱۶؛ محمد الطوسی، الأمالی، / ۲۴۶.

باید به بهانه یکتاپرستی، ویران! و بدون نام و نشان!! شود؛ اما این گونه شرک‌گریزی وهابیان، هرگز نباید شامل حال اعرابیان بیابان "نجد" و واحه "درعیه"^۱ گردد.

اکنون ای خواننده آگاه و هشیار، از آن روی که سازندگان متون تاریخی و نویسندگان مکتوبات رجالی، اغلب، چاکران ارباب قدرت و آستانه‌بوسان اصحاب حکومت بوده‌اند پذیرش گزاره‌های آنان، نیاز تام و تمام، به بحث و سنجش علمی، همراه با نقد و نگرش عقلی دارد تا در چنان آشفته بازار، بتوان سره را از ناسره، و درست را از نادرست بازشناخت؛ پس بیا تا چند دقیقه‌ای کوتاه، در پرتو خرد و انصاف، پرونده سیاه شده یکی از محکومان تاریخ اسلام، یعنی جناب ابوطالب را ورق بزنیم و بنگریم که این دادگاه!! - یا بیدادگاه -، چرا به جای تقدیر و تکریم، انگ شرک و ننگ بت‌پرستی را، بر عموی عزیز رسول اعظم ﷺ، روا داشته‌است؟ همان خویشاوند فره‌مندی که از کودکی تا جوانی آن جناب، به سرپرستی و کفالت وی، و از پیامبری تا مهاجرت آن حضرت، به پشتیبانی و حمایت وی کوشیده بود.^۲

ابوطالب، ای ابرمرد سرزمین "حجاز"، خودت بر ما حکایت کن که حاکمان سه دودمان "أموی"، "مروانی" و "عبّاسی"، در پندار و خیال خود، به کیفر کدام جرم!! و تاوان کدامین تقصیر!! راویان روایات و خالقان خاطرات را وا می‌داشتند تا در گذر روزگار، شخصیت برازندهات را آماج تهمت‌های ناروا و بهتان‌های ناسزا قرار دهند؟

۱. آل سعود، از قدیم، ساکن "درعیه" در بادیه‌ی "نجد" بودند؛ دائرة المعارف الإسلامیة / ۱ / ۱۹۰.

۲. ابوطالب رضی الله عنه، نگهداری پدانه از پیامبر ﷺ را، از ۸ سالگی تا ۲۵ سالگی، و پاسداری حکیمانه از ایشان را، از سال اول تا سال دهم بعثت، به نیکی انجام می‌داد؛ رفیع‌الدین همدانی، ترجمه سیره رسول الله (ابن اسحاق) / ۱ / ۱۵۷؛ آیتی،

ترجمه تاریخ یعقوبی / ۱ / ۳۶۸؛ القرطبی، الإستیعاب / ۱ / ۱۴.

آی مسلمانان، باعث و انگیزه همه بدگویی‌ها و تمامی دشمنی‌ها این است که من دارای حسَب و نسبی پیش‌تاز یا تیره و تباری گردن فراز بوده‌ام: بدانید؛ منم "عبدمناف: ابوطالب"، نوّه "عمرالعلی: هاشم"، فرزند "شِبَبَةُ الْحَمْد: عبدالمطلب"، عموی پیامبر خدا: محمد، برادر "سیدالشهداء: حمزه"، پدر "امیرمؤمنان: علی"، و "ذوالجناحین: جعفر"، پدر بزرگ "سبط اکبر: حسن"، "سبط شهید: حسین"، و "قمر بنی‌هاشم: عباس"، نیای بزرگ "علی اکبر" و "زید بن علی" و "سادات حسنی" و..... در سرگذشت هر یک از اینان که بنگرید، اسباب عناد و کینه آنان را خواهید یافت.

مگر ناجی مکیان از سال قحط و گرسنگی، جدّ بخشنده و جوانمردم هاشم نبود که به حسادت و کژرفتاری برادرزاده خام و مغرور خود "أمیه" دچار شد و با کراحت به حکمیت تن داد؛ پس بنابر نظر شخص حکم، پسر "عبد شمس"، گرفتار پرداخت جریمه و ده سال تبعید از "مکه" به "شام" گردید^۱. بنابراین عجیب نیست اگر "أمیه" و دودمان او، به انتقام چنین خفت مدید و ذلت شدید، با "هاشم"، و نوادگان وی^۲، به هر شکل و با هر ابزار، به دشمنی و کینه‌توزی برخیزند.

آری، ابوطالب، ای بزرگ‌زاد شریفان "مکه"، تو فرزند عبدالمطلب و

۱. محمد بن سعد، الطبقات الکبری / ۱ / ۷۶؛ طالقانی، ترجمه‌ی الإمام علی بن ابی‌طالب، نوشته‌ی عبدالفتاح عبدالمقصود / ۴۰ / ۱.

۲. سالیانی پس از این داستان، جناب "هاشم" یک سفر تجاری به شهرهای "شام" داشت که پس از دیدار بستگان خود، ناگهان بیمار شد و از دنیا رفت. وی را در "غزه" به خاک سپردند. با اقرار تاریخ به این نکته که "بنی‌امیه"، در روزگاران بعد نیز بسیاری از مخالفان خود را با زهر کشنده مسموم می‌کردند؛ (همان گونه که درباره‌ی امام "مجتبی"، و حضرات "سجاد"، "باقر" و "صادق" علیهم‌السلام انجام دادند) بعید نیست که جناب "هاشم"، خود اولین قربانی این کین خواهی شده باشد: ابن ابی‌الحدید المدائنی، شرح نهج البلاغه / ۱۵ / ۲۱۰ و / ۱۶ / ۱۱؛ عبدالملک العاصمی، سبط النجوم العوالی / ۱ / ۲۵۳.

صاحب "وصایت" او بوده‌ای؛ پدر تو بود که در برابر "أبرهه"، سردار فیل سوار سپاه گردن‌فراز حبشیان، والاترین مثال عزت نفس و شجاعت قلب، و عالی‌ترین تمثال خدا باوری و نیایش‌گری را به نمایش گذارد. از "أبرهه" فقط و فقط خواست تا شتران غارت شده‌ی وی را برگرداند و کار "بیت خدا" را به خود "خدا" واگذارد تا شاید دل و اندیشه‌ی خشن فرمانروای مهاجمان کلیسایی، آنی هشیار شود و گرفتار قهر پروردگار نگردند. همو بود که با دیدن خیره‌سری حبشیان، و گریز هراسناک مکّیان، به ویژه امویان، کنار کعبه شریف ماند. لب به دعا گشود و پیشانی مناجات بر خاک "حجر"، آرامگاه نیای بزرگ خویش "اسماعیل" سایید تا پرندگان عذاب‌گر آفریدگار قهّار سر رسیدند و فیل و اصحاب فیل را کشتند و گریزان ساختند.^۱

اسم نیکوی تو را ای ابوطالب، پدری آن‌چنان یکتاپرست و نیایش‌پیشه، "عبد مناف" نهاد؛ به معنای: "عبادت‌گر مقام عالی یا اعلیٰ یا مُتعالی"^۲، نامی خداشناسانه از قبیل "عبدالأعلیٰ"، "عبدالله" یا "عبدالعلیٰ". اما خطیبان مزدور و قلمداران خودفروخته دربار اموی و مروانی، به نادرستی شایع کردند که "مناف" یکی از بت‌های اعراب بوده است^۳ تا دامن سپید و دودمان شریف

۱. همدانی، ترجمه‌ی سیره رسول الله (ابن اسحاق) / ۱ / ۷۷؛ آیتی، ترجمه تاریخ یعقوبی / ۱ / ۳۲۸.

۲. "جَمَلُ نِيفٍ، وَ هُوَ الطَّوِيلُ فِي ارْتِفَاعٍ؛ وَ نِيفٌ، عَلٰی فِعَالٍ، إِذَا ارْتَفَعَ فِي سَبِيلِهِ - "النِّوْفُ: سَنَامُ الْبَعِيرِ" - الْمَنَافُ: الْمُرتَفَعُ - "نَوْفٌ، أَصْلٌ صَحِيحٌ يُدَلُّ عَلَى عُلُوٍّ وَ ارْتِفَاعٍ" - "نَافَ الشَّيْءُ يَنْوِفُ، إِذَا طَالَ وَ ارْتَفَعَ" - "جَبَلٌ عَلَی الْمَنَافِ، أَيْ الْمُرتَفَعِ، وَ مِنْهُ: عَبْدُ مَنَافٍ" - "طَوْدٌ مُنِيفٌ أَيْ عَلَی مُشْرِفٍ: خَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، الْعَيْنُ / ۸ / ۳۷۶؛ ابوبکر بن دُرَيد، جَمَهْرَةُ اللُّغَةِ ۲ / ۹۷۲؛ اسماعیل بن عَبَّاد، الْمُحِيطُ فِي اللُّغَةِ / ۱۰ / ۴۰۱؛ أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللُّغَةِ / ۵ / ۳۷۱؛ ابن حَمَّاد الجَوْهَرِی، الصَّحَاح / ۴ / ۱۴۳۶؛ جاراالله الزَّمَخْشَرِی، أَساسُ الْبَلَاغَةِ / ۴۷۷؛ مَبَارَكُ الْجَزَرِی، النِّهَایَةُ / ۵ / ۱۴۱.

۳. أَبُوْمُنْذِرٌ هِشَامُ الْکَلْبِی، الْاَصْنَام / ۳۲؛ در پاورقی محقق همین منبع، از: السُّهَیْلِی، الرُّوْضُ الْأَنْفُ، وَ الْخَشْنِی، شرح السِّیرَةِ. این شایعه حتّی دامن‌گیر برخی مشاهیر اهل لغت نیز شده است: الْقِیُومِی، الْمُصْبَحُ الْمُنِیر / ۳۲۴؛ الْفَیروزآبادِی، الْقَامُوسُ / ۳ / ۲۹۳ - الزَّیْبِیدِی، تَاجُ الْعُرُوسِ / ۲۴ / ۴۴۱.

تو را با رنگ شرک و ننگ الحاد بیالایند. چگونه است که قرآن کریم، از چندین صنم عرب مانند: نَسْر، وَدّ، لات، منات، سَواح، یَعوق، یَعُوْث، و عُزْی نام می‌برد،^۱ اما بتی را که به پندار آن مدعیان، جدّ بزرگ و عموی مهربان رسول خدا تیمارگر و پرستنده‌اش بوده‌اند یاد نمی‌کند؟ شگفتا!! مگر این دروغ‌پردازان نمی‌دانستند که اصنام تاریخ عرب، همه مشهور و معروف‌اند؟ منطقه و بتکده هر یک مشخص و معین است؛ پرده‌داران و متولیان هر کدام شناخته و نام‌برده‌اند؛ انتساب و ارتباط هر کدام، با تیره‌ای خاص یا قبیله‌ای ویژه، یاد گردیده است و در اشعار و گفتار آنان، اثر روشن و بازتاب آشکار دارد؛ پس چرا برای این صنم ساختگی، نه منطقه‌ای، نه بتکده‌ای، نه پرده‌دارانی، نه پرستندگانی، در هیچ منبعی دیده نمی‌شود؟!^۲ آیا عقل متین می‌پذیرد که پدری دانا و خداپاور، از دو فرزند خویش - که هر دو از یک همسرش زاده‌اند - یکی را "بنده خدا"، و دیگری را "برده بتی ناشناس!!" بنامد؟

ابوطالب، ای شیخ "بطحاء"^۳، و ای پیر مُراد "حُفَاء"^۴ تو کیستی؟ و چگونه زیستی؟ که هر قدر زمان می‌گذرد و زمانه تازه می‌شود؛ نقش سازنده و اثر پایداری در ظهور و رواج آیین ربّانی **پیامبر خاتم الانبیا**، بر تیزبینان و نیک‌اندیشان، بیش از پیش، روشنتر و پدیدارتر می‌گردد. آری، در روزگاری که به جای کتاب، روزنامه، مجله، اعلامیه، صدا و سیما، اینترنت و... و... همگانی‌ترین رسانه جمعی در جهان عربی، اشعار منظوم در اشکال گوناگون

۱. قرآن مجید: نوح / ۲۳ و النجم / ۱۹ و ۲۰.

۲. "لا أدري أين كان؟ و لا من نصبه؟" أبو منذر هشام الكلبي، الاصنام / ۳۲.

۳. مقارن روزگار بعثت، به مرکز شهر مکه، چون از ریگ‌های ریز و نرم آکنده بود؛ "أبطح" و "بطحاء"، و به ساکنان اعیان و شریف‌زادگان آن: "قريش البطاح" گفته می‌شد؛ مرآصد الإطلاع / ۱ / ۱۷ و ۲۰۳.

۴. آیین توحیدی ابراهیمی را دین "حنیف" و پیروانش را "حنفاء" می‌نامیدند.

به شمار می‌آمد؛ تو نخستین شاعری بودی که در مدح و دفاع از رسول اسلام می‌سرودی، چه پیش از بعثت و چه پس از آن، و در ابیات فراوان اشعار خود، راستی پیام و درستی دعوت وی را می‌ستودی و ارج می‌نهادی.^۱ به راستی جا دارد اگر به تو ای ابوطالب، لقب "غریب مظلوم تاریخ" داده شود و همان‌گونه که نبیرگان معصوم تو فرموده‌اند: ترا همتای "اصحاب کهف" و همتراز "مؤمن آل فرعون" در شمار آورد.

۱. این مقوله خود مقاله‌ای ویژه را می‌پرازد. خواستاران به کتاب "الغدير" / ۷ / ۳۳۰ تا ۴۱۰ بنگرند.